

ببین که از این بیعت چه می آید
و در این بیعت چه می آید

گفت شاید که درین حدیث از من رنجه شده باشی که بجز تو فلان کدو را نهمی گفت
من ترا دوست بودم دوستی تو بر من پوشید من از دوستی تو خود ندیدم
که نیک می کنی باید **شکر** و بقیع من سواد الفعل عتدی و ففعله فحس منک
ذاکا عثمان عماره گفت که زمین حجر بودم با ابراهیم ابن ادهم و محمد بن ثوبان
و عباد بن شریحی سخن می گفتیم جوانی دوستانه بود با ابدت و میان نماز گفت
ای جوان مرغان من سر می آید که ای کز میگردم شب منسجم و پرواز خودم و عمر
خوبش بلخش کرده ام یکسال حج کنم و یکسال غزای کنم که مرا بوی نمیرسد
و در ده خود هم چیزی بایم و نمیدانم که شمشاد میگوید گفت هیچ کس از نماز حق
وی با نیت داد و در سخن خویش رفتن سخن کی از با یک گفت که مراد من با تو نیست
ا سوخت گفت ای جوان ترا بیان کرد که ای کز میگردم و آبر خواهان و طالب آید
نه در فرمودت و خدمت میگویند در نکو بستن و نیز پستی و کوشش شایع
الاسلام گفت این نه آشنی که خدمت و طاعت نماید که یعنی با آن چیزی دیگر
ی باید صوفی بخندم نبود اما صوفی نه خدمت است صوفیان خدمت
بنگذارند بلکه از همه خلق زیادتر آنرا می آید کنند و در شمارند از بعضی عرض
و مرید و مسکانات بان طلب نکنند و مایه ایشان چیزی دیگر است در باطن
نه در ظاهر تبلیغ کنند و مباحث در جهان دگر زینند اوالفاسم نصرانی
گفته جلوه من حدیث حق تواری علی عمل الشفایین یک کشیدند که در آن کلام

کودک را در حدیث از روی او
دقت نظر از این روایت
در حدیث از روی او
در حدیث از روی او

در حدیث از روی او
در حدیث از روی او
در حدیث از روی او

ببین که از این بیعت چه می آید
و در این بیعت چه می آید
ببین که از این بیعت چه می آید
و در این بیعت چه می آید

یعنی بیعت و معرفت و صحبت ترابه انکز دادی و پری ابراهیم ادهم و عماره
و حدیثه مرعشی و سلمه خواص باران یکدیگر بودند با یکدیگر بیعت کردند که
هیچ چیز بخوریم مگر که داشته که از حال است چون در زمانه ناز بافتن جلال
بی شبیه با اندک خوردن آمدند گفتند خوبیم که از ناخپه نبود باری شبیه اند
بود ابراهیم بن سعد **العلوی** **حسینی** **قده** **الله** **تعالی** **سپه** **کنیت** **وی** **ابو** **الحجاج** **است**
شریف است حسین از قدیمان مشایخ است از اهل بغداد از نجاشه رفت و اینجا
متوطن شد صاحب کرامات ظاهر بود نظیر ابراهیم ادهم شیخ الاسلام گفت
که هزار و بیست شیخی شناسم این طایفه و دوعلوی بودند یکی ابراهیم بن سعد
دیگر جنه علوی صاحب کرامات ابراهیم سعد استاد ابوالحارث اولی است
در ابتداء امارت بخانه خود خاکبسته خود بود بی یاران پیش ابراهیم سعد
و وی در راه بود پای برآب نهاد و ابوالحارث را گفت دست بسار دست بوی تا
پای وی درآب فروشند ابراهیم گفت پای تو در خاکبسته آویخته است با این بخواب
مطابقه و عتابت کرد برآنگان پس گفت توبه جویند ابرکانی برو و از خلق عدلت
گیر و فراغت دلجوی و کرد ز کربا **ابوالحارث** **العلوی** **رحمه** **الله** **تعالی** **نام** **وینی**
فیض بن الحضر است شاکر ابراهیم سعد علوی است وی گفته که ابتدا دیدن ابراهیم
سعد بدان بود که در غیر نام موسم اول اسیر بخت مکه بیرون آمد در راه
ببین که از این بیعت چه می آید

ابوالحارث اولی

و کرد که در حدیث از روی او
دقت نظر از این روایت

در حدیث از روی او
در حدیث از روی او

در حدیث از روی او
در حدیث از روی او
در حدیث از روی او